



نشانه‌شناسی اقتصادی اجتماعی بحران وال استریت

عباس مصلی‌نژاد^۱

تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۹/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۱۶

چکیده

شناخت جنبش‌های اجتماعی براساس نشانه‌شناسی گفتمانی آنان انجام می‌گیرد. چنین جنبش‌هایی را باید از زبان خود آن‌ها شناخت. ماهیت و کارکرد جنبش‌های اجتماعی بر اساس تعریفی است که آنان از خود ارایه می‌دهند. چنین نگرشی در ارتباط با جنبش اجتماعی وال استریت نیز مشاهده می‌شود؛ جنبشی که دارای نشانه‌های اجتماعی و اقتصادی است، در دوران‌های مختلف تاریخی منشاء اعتراضات اقتصادی بوده است و در سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۱ نماد جنبش اجتماعی محسوب می‌شود که براساس مطالبات اقتصادی شکل گرفته است. شاید بتوان این موضوع را مطرح کرد که در دوران موجود جنبش‌های اجتماعی ماهیت فراگیر و چند بعدی دارند. بنابراین طبیعی است که آثار و پیامدهای متنوعی به جا گذارد.

جنبش وال استریت را می‌توان واکنشی نسبت به الگوی مبتنی بر حکمرانی جهانی دانست. اگرچه جهانی‌سازی از اوایل دهه ۱۹۹۰ گسترش یافت، اما پیامدهای آن را می‌توان دو دهه بعد از زمانی مورد آزمون قرار داد که «فوکویاما» عصر پیروزی لیبرال دموکراسی بر سایر ایدئولوژی‌های رقیب را اجتناب‌ناپذیر می‌دانست. جنبش اعتراض نسبت به موج جهانی شدن و فرایند حکمرانی جهانی از سال ۱۹۹۳ شروع شد. جنبش وال استریت بیانگر آن است که جهانی شدن اقتصاد نه تنها برای کشورهای در حال توسعه مخاطره‌آمیز خواهد بود، بلکه می‌توان آثار و پیامدهای آن را برای گروه‌های اجتماعی فرودست در جهان سرمایه‌داری نیز مورد ملاحظه قرار داد.

جنبش وال استریت را می‌توان واکنشی نسبت به نئولیبرالیسم اقتصادی «می‌لتون فریدمن» دانست. فریدمن تلاش داشت تا گذار از بحران اقتصادی در نظام سرمایه‌داری را از طریق نقش شرکت‌های چندملیتی در سازماندهی بازارهای منطقه‌ای تبیین نماید. بر اساس نگرش فریدمن، زمینه برای شکل‌گیری فرایند معطوف به حکمرانی جهانی، جهانی‌سازی اقتصاد و جهانی‌سازی سیاست فراهم شد. جنبش وال استریت واکنشی نسبت به نگرش نئولیبرال در اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شود. اقتصادی که کشورهای امریکا، آلمان، فرانسه و ایتالیا محور آن محسوب می‌شوند.

واژگان کلیدی: اقتصاد نئولیبرال، تأمین اجتماعی، جنبش اجتماعی، حکمرانی جهانی، وال استریت.

مقدمه

ضرورت‌های روش‌شناختی تحلیل جنبش‌های اجتماعی، ایجاب می‌کند که هر نهضتی را باید از زبان خود آن شناخت. ماهیت نهضت‌ها آن است که خود می‌گویند و باید به کنش اجتماعی اقتصادی و گفتار هر جنبشی توجه داشت. تحولات اجتماعی همانند جنبش وال استریت را می‌توان انعکاس تضادهای نهفته در اقتصاد سرمایه‌داری و ساختار سیاسی اقتصادی کشورهای غربی دانست. برخی از جنبش‌های اجتماعی نشانه خود را در آرم سازمانی یا شعارهای خیابانی منعکس می‌کنند، برخی دیگر، سلاح خود را نماد کنش سازمانی می‌دانند.

هم اکنون این سوال مطرح می‌شود که جنبش وال استریت دارای چه ویژگی و کارکردی است؟ درک جنبش وال استریت زمانی امکان‌پذیر است که نشانه‌های اجتماعی، اقتصادی و رفتاری آن شناسایی شود. اصلی‌ترین و عینی‌ترین نماد جنبش وال استریت آن است که باید آن را واکنشی نسبت به سازوکارهای سیاسی و قواعد حقوقی توزیع ثروت در جامعه صنعتی غرب دانست. چنین واکنش‌هایی در شرایطی شکل می‌گیرد که نشانه‌هایی از بحران در نظام اجتماعی و اقتصادی به وجود آید.

مطالعه جنبش‌های اجتماعی اولین بار توسط «رولان بارت» در اواخر دهه ۱۹۶۰ ارایه شد. براساس این نظریه، جنبش‌های اجتماعی می‌توانند معنای ضمنی را در ادبیات و شعارهای خود تولید نمایند. نشانه می‌تواند شکلی ساده مانند یک کلمه و یا شکلی پیچیده مانند شعارهای اعتراضی باشد. این مؤلفه‌ها در نظریه نشانه‌شناسی به شکل تخصصی‌تر و در قالب متن تبیین می‌شود. هدف بارت آن بود که فرهنگ پاپ را به عنوان کارخانه حواس‌پرتی عظیم نشان دهد. دو نوع کلی از مرجع برای نشانه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی وجود دارد که فعالیت گروه‌های اجتماعی را رمزگذاری می‌کند. اگر ادبیات انتقادی تولید شود، می‌توان آن را در قالب نشانه‌شناسی انتزاعی مورد توجه قرار داد. نظریه پردازان انتقادی می‌توانند «متن باز» و همچنین «متن بسته» تولید نمایند، در حالی که جنبش‌های اجتماعی در قالب نشانه‌شناسی انضمامی قرار دارند (Barthes, 1968: 35).

بنابراین می‌توان جنبش وال استریت را انعکاس بحران در اقتصاد سرمایه‌داری دانست. تبیین نشانه‌های بحران در اقتصاد سرمایه‌داری دارای تاریخچه بسیار طولانی می‌باشد. مارکسیست‌ها بحران را به عنوان بخش اجتناب‌ناپذیر در اقتصاد سرمایه‌داری می‌دانند. آنان

بر این اعتقادند که بحران در اقتصاد سرمایه‌داری، ناشی از تمایل پایان‌ناپذیر بورژوازی به انباشت سرمایه می‌باشد. بورژوازی در اقتصاد سرمایه‌داری هم اکنون تحول قابل توجهی پیدا کرده است. این طبقه اقتصادی، نقش خود را فراتر از معادله طبقاتی، پیگیری و سازماندهی می‌نماید.

تحلیل‌گران انتقادی اقتصاد سرمایه‌داری، شکل‌گیری هر گونه بحران را ناشی از عدم توازن درون ساختاری بین مؤلفه‌هایی همانند کار، تولید، توزیع، دستمزد و اشتغال می‌دانند. شاید بتوان مارکس را بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز انتقادی در ارتباط با اقتصاد سرمایه‌داری دانست. «کارل مارکس» در مطالعات اقتصادی و اجتماعی خود به این جمع‌بندی رسید که افول نظام سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است. اصلی‌ترین نشانه‌های افول سرمایه‌داری در نگرش اقتصادی مارکس را می‌توان در ظهور رکود و تورم مورد توجه قرار داد (آریاس، ۱۳۸۲: ۶۱). رویکردهای انتقادی دیگری نیز از سوی نظریه پردازان مکتب نظام جهانی ارایه شده است. «امانوئل والرشتاین» در زمره این گونه نظریه پردازان محسوب می‌شود. نامبرده تلاش دارد تا بین توسعه اقتصادی در کشورهای مختلف و فرایند تحول اقتصاد سرمایه‌داری رابطه ارگانیک برقرار نماید. نشانه‌های توسعه و جهانی شدن را می‌توان در قالب گفتمان‌های اقتصاد سرمایه‌داری مشاهده نمود. گفتمانی که به گونه‌ای تدریجی در دوران جنگ سرد شکل گرفته و تکامل پیدا کرده است. این گفتمان در شرایط مربوط به گسترش جنبش وال استریت نقش مؤثری در انتقاد از اقتصاد سرمایه‌داری معطوف به جهانی شدن پیدا نموده است.

در دوران بعد از فروپاشی اتحاد شوروی شاهد ظهور شکل جدیدی از اقتصاد سرمایه‌داری می‌باشیم. نمادهای آن را می‌توان در کینزگرایی اقتصادی، افزایش قدرت کنترلی دولت، تحرک گروه‌های ذی نفوذ و جایگاه‌یابی مجموعه‌هایی دانست که محور اصلی جهانی شدن محسوب می‌شود. گروه‌های فوق طبقاتی از طریق نهادهایی همانند «داووس» و «بیلدربرگ» مبادرت به کنترل اقتصاد جهانی نموده‌اند. به طور کلی، در درون نظم جهانی که بعد از جنگ دوم جهانی شکل گرفت، چندین پروژه راهبردی با ماهیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک سازماندهی شده است.

کارکرد هر یک از جنبش‌های اجتماعی را می‌توان به عنوان عوامل زمینه‌ای در شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی دانست. هر یک از پروژه‌های یاد شده حامل گفتمان جدیدی در اقتصاد سرمایه‌داری بوده است. طبیعی است که به موازات ظهور هر گفتمان اقتصادی و ژئوپلیتیکی،

زمینه برای ظهور نیروهای ضد گفتمان نظام جهانی ایجاد شود. به همین دلیل است که باید بین گفتمان و پادگفتمان در اقتصاد و سیاست جهانی رابطه متقابل قایل شد. هرگاه نشانه‌های گفتمان سلطه جهانی ظهور یابد، زمینه‌های لازم برای ظهور و تکامل گفتمان‌های ضد نظام سرمایه‌داری نیز شکل خواهد گرفت.

با توجه به نقش دیالکتیکی گفتمان توسعه - جهانی شدن و پادگفتمان مقاومت در اقتصاد و سیاست جهانی، می‌توان جنبش اجتماعی جدیدی که در آمریکا و اروپا شکل گرفته است را در قالب پادگفتمان‌های جدید اقتصاد و سیاست نظام جهانی دانست؛ پادگفتمانی که دارای نشانه‌های مقابله جویانه با نهادهای اقتصاد سرمایه‌داری است. اعتراض گروه‌های اجتماعی را می‌توان به عنوان نماد مقاومت در برابر فرایند جهانی شدن دانست. در این مقاله تلاش می‌شود تا نمادها و نشانه‌های جنبش وال استریت تبیین گردد. جنبشی که دارای نشانه‌های ستیز با جهانی شدن را دارا می‌باشد. بنابراین بسیاری از شاخص‌ها و نشانه‌های اقتصاد سرمایه‌داری و فرایند جهانی شدن را می‌توان در جنبش وال استریت مورد ملاحظه قرار داد. در تبیین این مقاله از رهیافت مقاومت استفاده می‌شود. رهیافتی که در درون خود پویای ستیز با جهانی شدن را از طریق بازسازی هویت گروه‌های اجتماعی معترض در بردارد.

فرضیه مقاله بر این موضوع تأکید دارد که فرایندهای نوسازی و جهانی شدن منجر به تمایز طبقاتی و هویتی در کشورهای غربی گردیده است. به این ترتیب جنبش وال استریت، به عنوان متغیر وابسته محسوب می‌شود. گسترش تمایز هویتی و تضادهای طبقاتی را می‌توان عامل اصلی شکل‌گیری چنین جنبشی دانست. بنابراین نشانه‌شناسی جنبش وال استریت را باید بر اساس مؤلفه‌هایی مورد بررسی قرار داد که منجر به نوسازی، صنعتی شدن، حکمرانی جهانی و در نهایت شکل‌گیری بازارهای جهانی و منطقه‌ای گردیده است. هریک از این نشانه‌ها بخشی از واقعیت جنبش ضد سرمایه‌داری محسوب می‌شود.

۱- تبارشناسی جنبش وال استریت

جنبش‌های اجتماعی آمریکا و اروپا در قرن ۱۹ ماهیت اقتصادی داشت. نماد آن را می‌توان در جنبش‌های اجتماعی ۱۸۴۸ مشاهده نمود. در این دوران، شاهد ظهور تدریجی انحصارات اقتصادی بوده‌ایم. به موازات انحصاراتی همانند «کارتل‌ها» و «تراست‌های

اقتصادی»، زمینه برای شکل‌گیری دولت‌های اقتدارگرا به وجود آمد. علت اصلی جنبش‌های اجتماعی اقتصادی اروپا را باید در برهم خوردن موازنه در بازار رقابت اقتصادی دانست. نشانه‌های بحران در اقتصاد سرمایه‌داری به گونه‌ای تدریجی دچار تغییر و دگرگونی شده است. تکامل تکنولوژی و توسعه ابزارهای تولید کالاهای اقتصادی را می‌توان به عنوان عامل مؤثری در تحول ساختاری کارکردی جنبش‌های ضد سرمایه‌داری دانست.

الف- بحران‌های اجتماعی و رکود تورمی در اقتصاد سرمایه‌داری

بحران‌های مرحله‌ای در اقتصاد سرمایه‌داری، زمینه شکل‌گیری واکنش‌های گسترده اجتماعی را به وجود آورد. چنین بحران‌هایی در قرن ۱۹ ابعاد متنوع‌تری داشت. نظریه پردازان بحران‌های اجتماعی نیز محوریت اصلی مطالعات خود در ارتباط با بحران‌های دوره ای را می‌توان بر اساس مؤلفه‌های اقتصادی مورد توجه قرار داد. اندیشه مارکس در شکل‌گیری هستی‌شناسی اعتراضات اجتماع قرن ۱۹ نقش محوری داشته است. بر اساس چنین نگرشی، اگر نشانه‌هایی از رکود تورمی در اقتصاد سرمایه‌داری ظهور یابد، این فرایند را «کارل مارکس» به عنوان پیش درآمد فروپاشی اقتصاد سرمایه‌داری می‌دانست. در اندیشه‌های مارکس، هویت اجتماعی و فرهنگی هیچگونه جایگاهی نداشت. علت آن را می‌توان در نوع نگرش و ارزیابی تحلیلی مارکس دانست. مارکس از عناصر مادی اقتصاد جهانی به عنوان اصلی‌ترین عامل تغییر و دگرگونی در محیط داخلی و اقتصاد بین‌المللی نام می‌برد. از آن مقطع زمانی تاکنون بیش از ۱۶۰ سال سپری گردیده است. گروه‌های نئومارکسیستی تلاش نمودند تا جلوه‌هایی جدید از رکود در اقتصاد سرمایه‌داری را تبیین نمایند.

این امر به مثابه آن است که بهره‌گیری از رهیافت‌های ماتریالیسم تاریخی تاکنون نتوانسته است زمینه‌های تبیین عینی از بحران در اقتصاد سرمایه‌داری را منعکس سازد. علت آن را می‌توان تغییر در شکل‌بندی طبقات اقتصادی دانست. هرگاه کالای اقتصادی جدیدی تولید می‌شود یا اینکه ابزارهای تکنولوژیک، زمینه تغییر در محیط اقتصادی را به وجود می‌آورند، نشانه‌هایی از بحران شکل می‌گیرد. بنابراین، طبیعی به نظر می‌رسد که موضوع هویت مقاومت می‌تواند فراتر از مرزهای ملی، سرزمینی و حتی ایدئولوژیک به محور اصلی رویارویی با نظام مسلط جهانی تبدیل شود (ریک، ۱۳۸۱: ۹۲).

ب- فرایندهای نوسازی در اقتصاد سرمایه‌داری

گفتمان نوسازی از زمان بعد از جنگ دوم جهانی مورد توجه قرار گرفت. نظریه‌پردازان کمیته سیاست تطبیقی در دانشگاه پرینستون را می‌توان در زمره نظریه پردازان نوسازی دانست. هریک از این نظریه پردازان بر رویکرد خاصی تأکید داشتند. از جمله این افراد می‌توان به «جیمز کلمن» و «لوسین پای» اشاره داشت. آنان نه تنها مبادرت به تبیین رهیافت‌های تغییر اجتماعی نموده‌اند، بلکه آثار و پیامدهای اجتماعی نوسازی را نیز مورد بررسی قرار دادند.

اقتصاد سرمایه‌داری توانست پیمان‌های اجتماعی جدیدی در ساختار داخلی کشورهای جهان غرب و همچنین در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی سازماندهی نماید. نهادهایی همانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان ملل و اتحادیه‌های همانند پیمان آتلانتیک شمالی را می‌توان حامی نظریات نوسازی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی دانست. آنچه که «والتر روستو» در کتاب «مانیفست غیرکمونستی» منتشر کرده بود را می‌توان در زمره نشانه‌های سرمایه‌داری در فرایند جهانی شدن و در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی دانست (Dyson, 1984: 29).

نظریه‌پردازان انتقادی نسبت به اقتصاد سرمایه‌داری، بر این اعتقادند که نوسازی به عنوان یکی از شاخص‌های اصلی گسترش اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شود. نوسازی به عنوان فرایندی تلقی می‌شد که می‌توانست اقتصاد سرمایه‌داری را گسترش دهد. نگرش مسلط در شرکت‌های چندملیتی که بعد از جنگ دوم جهانی گسترش قابل توجهی پیدا کردند را می‌توان در زمره عواملی دانست که در افزایش و ارتقاء ظرفیت تولیدی و توزیعی اقتصاد سرمایه‌داری تاثیرگذار بوده‌اند. نظریه پردازان انتقادی، تئوری انتقال سرمایه را به عنوان تلاش سازمان یافته برای کنترل زیرساخت‌های اقتصاد کشورهای در حال توسعه و در چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری مورد استفاده قرار دادند (Galtung, 2011: 3).

ارتقاء قابلیت ساختار نظام سرمایه‌داری به مفهوم گسترش کالاهای سرمایه‌داری، قواعد و قوانین اقتصاد سرمایه‌داری و روابط تولید بر اساس اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شود. در این روند، نهادهایی ایجاد شدند که قادر بودند تا زمینه‌های لازم برای ارتقاء اقتصاد سرمایه‌داری در حوزه‌های مختلف جغرافیایی به ویژه مناطق پیرامونی را به وجود آورند. نهادهای اقتصاد سرمایه‌داری تلاش داشتند تا ادبیات و مفهوم نوسازی را به عنوان زیربنای نظم جدید اقتصادی تبیین نمایند. در این ارتباط «جیمز پتراس» بیان می‌دارد که:

«در دل نظم جهانی که پس از جنگ جهانی برقرار شد، پروژه‌های راهبردی ژئوپلیتیکی و ژئواقتصادی چندی به اجرا گذاشته شد؛ مفاهیمی از جمله «توسعه»، «نوسازی»، «صنعتی شدن»، «دگرگونی انقلابی و سوسیالیسم»، «جهانی شدن» و «امپریالیسم» در ادبیات سیاسی و اقتصادی جهان مورد استفاده قرار گرفت. نظم جدیدی بعد از جنگ دوم جهانی در حال شکل‌گیری بود. این نظم جهانی شامل این‌ها بود: نظامی برای ترویج تجارت آزاد، سازوکارهای مبادله پول‌ها، معماری مالی برای سامان دادن به جابه‌جایی سرمایه، شیوه‌هایی برای برطرف ساختن عدم موازنه‌های گذرا در پرداخت‌های بین‌المللی، سازوکاری برای تأمین وجوه لازم برای بازسازی و توسعه اروپا و پس از آن کشورهای جدید رها شده از قید حکومت استعمارگران که در برابر جاذبه کمونیسم آسیب‌پذیر بودند (پتراس، ۱۳۸۹: ۵۸۷).

ج- تفکر انتقادی و جنبش اجتماعی ضد هژمونی در جهان غرب

تفکر انتقادی به اقتصاد سرمایه‌داری در سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ گسترش یافت. جنگ ویتنام را باید یکی از عوامل تشدید بحران در اقتصاد سرمایه‌داری دانست. بحران اقتصادی به حوزه‌های اجتماعی منتقل شد و جنبش‌های دانشجویی را باید محور اصلی اعتراض نسبت به اقتصاد و ساختار اجتماعی نظام سرمایه‌داری دانست. در اواخر دهه ۱۹۶۰ گستره تحرک گروه‌های دانشجویی به بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری منتقل شد.

جنبش دانشجویی می ۱۹۶۸ در فرانسه، جنبش دانشجویی اکتبر ۱۹۶۹ در لس‌آنجلس، ساکرامنتو، سن‌خوزه و سان‌فرانسیسکو را می‌توان نمادی از جنبش اجتماعی ضد هژمون در کشورهای سرمایه‌داری دانست. جنبشی که به گونه‌ای تدریجی از گستره فراگیرتری برخوردار می‌شد. به هر میزان جنبش دانشجویی از گسترش بیشتری بهره می‌گرفت، جلوه‌هایی از مشروعیت‌زدایی در ساختار اقتصاد سرمایه‌داری کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده نیز به وجود می‌آمد.

در این دوران، جنبش اجتماعی امریکا که در مقابله با نهادهای اقتصاد سرمایه‌داری شکل گرفته است، هم «توسعه» و هم «جهانی شدن» را به عنوان نمادهای سلطه جهانی تحلیل می‌نماید. بنابراین، یادگفتمان هویت در مقابله با جهانی شدن را نه تنها می‌توان پروژه‌های طبقاتی و ژئوپلیتیک قلمداد کرد، بلکه می‌توان آن‌ها را مدل‌هایی نظری برای هدایت نیروهای تغییر در «مبارزه طبقاتی کلی‌تری» دانست که سرمایه‌علیه کار به راه انداخته است. هویت و مقاومت به عنوان عناصر اصلی فرایندهای ضد جهانی شدن در مقابله با گفتمان مسلط

نظام جهانی محسوب می‌شود.

نشانه‌های تاریخی دیگری را می‌توان در ارتباط با جنبش‌های اجتماعی ضد هژمون در اقتصاد و سیاست جهانی مورد ملاحظه قرار داد. یکی از نخستین کارزارها در این فرایند را می‌توان شکل‌گیری جنبش انتقادی در بستر بحران سال‌های ۱۳۷۳-۱۹۷۴ دانست. این جنبش به صورت بخشی از ضد حمله کلی‌تر بر ضد پیشرفت‌های کارگران در مبارزه برای بالا بردن دستمزدها و بهبود شرایط کار به راه افتاد. در این دوران، جنبش‌های اجتماعی ماهیت اقتصادی و سندیکالیستی داشته است.

نشانه‌های دیگری از مقاومت وجود دارد که ماهیت اجتماعی، فرهنگی و جنسیتی دارد. هر جنبش اجتماعی نمادی از مقاومت در برابر گفتمان سلطه محسوب می‌شود. حتی فمینیست‌ها بر این اعتقادند که گفتمان مسلط جهانی نمادی از مردسالاری در فضای اجتماعی خواهد بود. آنان با هرگونه تسلط در سطوح فرهنگی، طبقاتی، خانوادگی، سیاسی و بین‌المللی مخالفت دارند. این مجموعه به عنوان نماد مقابله با گفتمان جهانی شدن محسوب می‌شود (هورل، ۱۳۸۰: ۱۶).

به این ترتیب، می‌توان تأکید داشت که هم «توسعه» و هم «جهانی‌شدن» نمادهایی از گفتمان مسلط جهانی محسوب می‌شود. گفتمانی که می‌تواند زمینه‌های کنترل محیط اجتماعی را فراهم آورد. بنابراین، اقتصاد جهانی در دوران موجود با نشانه‌هایی از کنترل فرهنگ، جامعه و سیاست پیوند خورده است. پادگفتمان نیز دارای چنین ویژگی است. نشانه‌های مقاومت در کشورهای غربی دارای تنوع می‌باشد. هر یک از موضوعاتی که در فضای جهانی‌شدن، هویت گروه‌های خاصی را نادیده گرفته است به عنوان محور اصلی مقاومت تلقی می‌شود (WTO, 1996: 315).

به این ترتیب، پادگفتمان هویت و مقاومت انعکاس جنبش اجتماعی جدید محسوب می‌شود. جنبشی که می‌توان آن را به عنوان ابزاری برای پیشبرد دستور کار «طبقه سرمایه‌دار جدید» خواند؛ پروژه‌ای به رهبری نیروهای تحت فرماندهی «جورج بوش پسر»، رئیس جمهور ایالات متحد، دانست. چنین گفتمانی برای پیشبرد منافع اقتصادی، ژئوپلیتیکی، و امنیتی ایالات متحد و برقراری دوباره چیرگی بر نظام اگر نگوئیم حکومتی جهانی در انداخته شده است. بنابراین، طبیعی است که پادگفتمان هویت مقاومت باید با هرگونه سلطه جهانی در ابعاد مختلف و در مقابله با هر کشوری مقابله نماید.

«جیمز پتراس» در نظریه خود با عنوان «پویش‌های ستیز با جهانی‌شدن» بر این اعتقاد

است که این گونه امپریالیسم دارای تاریخی بلند و تباری ننگین است. بنابراین باید در برابر آن مقاومت نمود. مقاومت در فضای اجتماعی به منزله تلاش برای برهم زدن ساختار قدرت محسوب نمی‌شود. باید آن را انعکاس اعتراض به معادله قدرت و عدم توازن در فضای اقتصاد و سیاست جهانی دانست. با توجه به اینکه، چنین فضایی مبتنی بر تبعیض و عدم عدالت شکل گرفته است، بنابراین طبیعی است که بحران اجتماعی در فضای متنوع‌تری ظهور خواهد یافت.

نظریه پردازانی همانند «پتراس، استیگلیتز، کارولین توماس، گالتونگ، پی‌تر گوان و مری کیلر» از ادبیات انتقادی در تبیین کارکرد نهادهای بین‌المللی همانند صندوق بین‌المللی پول استفاده کرده‌اند. چنین نظریه پردازانی تلاش دارند تا نشانه‌های رفتار اجبارآمیز نهادهای اقتصاد سرمایه‌داری در سیاست بین‌الملل را تبیین نمایند. آنان رابطه‌ای تنگاتنگ بین اقتصاد امریکا و نهادهای بین‌المللی اقتصادی از جمله سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و همچنین بانک جهانی برقرار می‌نمایند. رویکرد محوری آنان نسبت به اقتصاد جهانی ماهیت انتقادی دارد. در این ارتباط «جیمز پتراس» تأکید دارد که:

«در این چارچوب نهادی و بافت تاریخی، نخستین پروژه بزرگی که برای کنترل راهبردی و هدایت منابع هدایت نظام جهانی در انداخته شد، بر اندیشه توسعه پای می‌گرفت... برای مدت نزدیک به ۲۵ سال، این پروژه هدایتگر سیاست‌های حکومتی دولت‌های صنعتی ثروتمند بود. هریک از آنان از سوی کارگزارهای چندجانبه‌ای همانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک توسعه و ترمیم بین‌المللی مورد حمایت قرار می‌گرفتند.»

برنامه گسترش اقتصاد سرمایه‌داری در قالب سرمایه‌گذاری اقتصادی و کمک به توسعه کشورهای فرودست انجام گرفت. به هر میزان سرمایه بیشتری به اقتصاد کشورهای در حال توسعه تزریق می‌شد، امکان گسترش ظرفیت برای اقتصاد سرمایه‌داری نیز فراهم می‌گردید. سرمایه‌گذاری اقتصادی، انتقال تکنولوژی، انتقال مدیریت و همکاری‌های چندجانبه برای تولید و بازاریابی مشترک، به صورت بزرگ‌ترین جریان منابع بین جوامع توسعه یافته شمال و جوامع در حال توسعه جنوب درآمد.

در دهه ۱۹۷۰، شکل‌های دیگری از انتقال منابع به جریان افتاد. در این دوران گروه کوچکی از کشورهای جنوب در حال گذار موفقیت‌آمیز از عقب ماندگی اقتصادی و توسعه نیافتگی به سوی توسعه اقتصادی بودند. آنان خود را به کشورهای تازه صنعتی شده تبدیل کردند. در دهه ۱۹۸۰ برنامه تعدیل ساختاری شکل گرفت. برنامه‌ای که مبتنی بر تغییر درون ساختاری مناسبات اقتصادی

کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شد (Petras & Veltmeyer, 2003: 225).

د- ظهور نشانه‌های مقاومت در محیط اجتماعی و بین‌المللی

نهادهای سرمایه‌داری، زمینه لازم برای ظهور شکل‌های متنوعی از بحران اجتماعی و اقتصادی در کشورهای در حال توسعه را فراهم آوردند. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را می‌توان نماد کنترل اقتصاد کشورهایی دانست که به گونه‌ای تدریجی در اقتصاد سرمایه‌داری جذب گردیدند. این کشورها به عنوان مرکزی برای انتقال سرمایه، تکنولوژی، کالا و شکل‌گیری بازار جهانی تلقی می‌شدند. بنابراین می‌توان جلوه‌هایی از همکاری‌های نهادینه شده برای تثبیت معیارهای اقتصاد سرمایه‌داری را در این جوامع مورد ملاحظه قرار داد. مقاومت به عنوان واکنشی در برابر سلطه اقتصادی نهادهای بین‌المللی محسوب می‌شود؛ نهادهایی که تحت کنترل اقتصاد سرمایه‌داری هستند.

مقاومت را می‌توان واقعیت بنیادین سیاست بین‌الملل در دوران بعد از جنگ سرد دانست. نشانه‌های مقاومت در ساختار اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نظام بین‌الملل در ساختار دو قطبی وجود داشت. عقلانیت ساختار دو قطبی مانع از شکل‌گیری بحران در برابر فرایندهای نظام سرمایه‌داری گردید. بنابراین نشانه‌های بحران در شرایطی به وجود آمد که ساختار دو قطبی کارکرد خود را از دست داد. «والتس» بر این اعتقاد است که:

«در جنگ سرد، ایالات متحده به پیروزی دست یافت. اما پیروزی در جنگ، اغلب دشمنی‌های پایداری به وجود می‌آورد. در هنگام پیروزی، انعطاف‌پذیری و بزرگ‌منشی خصلت کمیابی است. پیروزمندان جنگ چون مانع‌چندانی در برابر تحمیل اراده خودشان نمی‌بینند، اغلب به گونه‌ای عمل می‌کنند که برای خود در آینده دشمنانی می‌آفرینند... به رغم سخن‌سرایی‌های بسیاری که درباره جهانی شدن سیاست بین‌الملل صورت می‌گیرد، رهبران سیاسی آمریکا به جای آنکه متوجه تعاملات خود باشند، به میزان خطرناکی نگران تهدید بیرونی می‌باشند... مداخله گسترده آمریکا در بازارهای جهانی، اقتصاد سیاسی بین‌المللی را از وضعیت رقابتی خارج کرده است. قدرت‌های بزرگ از طریق سیاست اجبار، برای خود دشمنان پنهان ایجاد می‌کنند. دشمنانی که بعد از تغییر ساختار و شکل‌گیری موازنه قدرت جدید، به مقابله آشکار و یا پنهان با قدرت‌های بزرگ مبادرت می‌کنند. این گونه اقدامات را می‌توان مقدمه مقاومت تلقی نمود» (والتس، ۱۳۸۹: ۱۸۰).

پادگفتمان مقاومت هویت برخلاف گفتمان توسعه و جهانی شدن ایفای نقش می‌کند. این گفتمان چندان به نهادهای اقتصادی و عاملانی چون شرکت‌های چندملیتی، صندوق

بین‌المللی پول و بانک جهانی متکی نیست. بنابراین، ماهیت اجتماعی خود را در تظاهرات ضد نهادی منعکس می‌سازد. پس طبیعی است که در واکنش به چنین گفتمانی، نهادهای اقتصاد و سیاست مسلط برای تحقق اهداف جهانی خود بیشتر بر نمایش قدرت نظام عریان تکیه داشته باشد (کیدنز، ۱۳۷۹: ۱۱).

نشانه‌های متنوعی از مقاومت در برابر جهانی شدن وجود دارد. چنین مقاومت‌هایی براساس اصل توازن قدرت دارای مفهوم می‌باشد. به عبارت دیگر، ضرورت‌های موازنه قوا در عصر بعد از جنگ سرد ایجاب می‌کند که در برابر نهادهای یکپارچه ساز در اقتصاد جهانی، مقاومت شکل گیرد. نهادهایی که نشانه‌های آن را می‌توان در جنبش‌های اجتماعی مختلف مورد ملاحظه قرار داد. این جنبش حتی به درون اندیشه نظریه پردازان اقتصاد سرمایه‌داری از جمله «جوزف استیگلیتز» نیز رسوخ کرده است. نامبرده، جهانی‌سازی اقتصاد سرمایه‌داری را «اسب تروای نظام سرمایه‌داری» می‌داند.

وال استریت اولین گام برای مقاومت محسوب می‌شود. مقاومت اجتماعی دارای نشانه‌های هویتی و آموزه‌های سیاسی است. در دوران موجود و براساس پادگفتمان مقاومت هویت، ستیز اجتماعی برای کسب قدرت سیاسی انجام نمی‌گیرد. بلکه تلاش دارد تا نظام سرمایه‌داری و گفتمان جهانی شدن را در شرایط فقدان مشروعیت قرار دهد. «باری گیلز» بر این اعتقاد است که مقاومت در برابر اقتصاد سرمایه‌داری جهانی شده، نمودهای فرهنگی و اجتماعی فراوانی دارد. برجسته‌ترین نمونه جنبش مخالفت با جهانی شدن را می‌توان در اعتراض گروه‌های اجتماعی فرودست در جهان غرب مورد ملاحظه قرار داد. جهانی که محور اصلی سیاست قدرت در اقتصاد جهانی محسوب می‌شود. فرایند حکمرانی جهانی، چالش‌های درون ساختاری قابل توجهی را برای کشورهای صنعتی غرب به وجود آورده است. در جهان غرب، گروه‌های اجتماعی نسبت به واقعیت فرادستی اقتصاد سرمایه‌داری واقف هستند. بنابراین امکان دارد تا زمینه‌های لازم برای اعتراض نسبت به چنین جنبشی از درون به وجود آید (Gills, 2000: 38).

۲- گفتمان‌های مقاومت در برابر هژمونی

مقاومت در برابر هژمونی در قالب سه رهیافت مورد توجه و ارزیابی قرار می‌گیرد. رهیافت اول ماهیت مارکسیستی دارد. نظریه‌پردازان نئومارکسیست از دهه ۱۹۳۰ به بعد تلاش نموده‌اند تا اقتصاد سرمایه‌داری و سیاست امریکا در چنین اقتصادی را بر اساس

گفتمان‌های انتقادی مورد ارزیابی قرار دهند. رهیافتی که از گرامشی الهام گرفت و سایر نظریه‌پردازان نئومارکسیست در ارتباط با نشانه‌های بحران در اقتصاد سرمایه‌داری، آنرا تبیین و تقویت نمودند (Levitt, 1983: 95).

گفتمان دوم، انعکاس انقلاب اسلامی ایران است. انقلابی که دارای رویکرد ضد سرمایه‌داری بوده و آن را به عنوان نماد استکبار و فرادستی تلقی می‌کند. اصلی‌ترین ویژگی استکبار در اندیشه انقلاب اسلامی آن است که آمریکا و نظام سرمایه‌داری نه تنها در مقابله با کشورهای پیرامون در مناطق مختلف جغرافیایی ایفای نقش می‌نماید، بلکه درصدد است تا برخی از لایه‌های اجتماعی خود را در وضعیت حاشیه‌ای قرار دهد. بنابراین، اندیشه انقلاب اسلامی بر ضرورت مقابله با نظامی تأکید دارد که کشورهای حاشیه‌ای در سیاست بین‌الملل و طبقات حاشیه‌ای در کشور خود را به یک میزان در فضای مخاطره و محدودیت قرار می‌دهد (احمدیان، ۱۳۸۲: ۴۵).

گفتمان سوم، بر اساس رهیافت نظریه‌پردازانی تبیین گردیده است که دارای نگرش انتقادی به اقتصاد و سیاست جهانی امریکا هستند. آنان بر این اعتقادند که در برابر فرادستی نظام مسلط جهانی، زمینه‌های شکل‌گیری گروه‌های مقاومت به وجود می‌آید. گروه‌های مقاومت را می‌توان در زمره مجموعه‌هایی قرار داد که جنبش‌های اجتماعی ضد نظام هژمونیک را شکل می‌دهند. هم‌اکنون نشانه‌هایی از سه گفتمان یاد شده در جنبش اجتماعی اقتصادی ضد وال استریت شکل گرفته است. این امر، ماهیت جنبش را پیچیده‌تر نموده و زمینه شکل‌گیری فرایندهای مقاومت در برابر نظام سرمایه‌داری را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. گسترش اعتراضات به شهرهای مختلف را می‌توان نماد چنین وضعیتی در کشورهای دانست که دارای ساختار اقتصاد سرمایه‌داری انحصاری و فرارقاتی می‌باشند.

الف- نقش رهیافت مارکسیستی در جنبش‌های ضد هژمونی:

در تبیین جنبش وال استریت سه رهیافت مارکسیستی از یکدیگر تفکیک می‌شود: رهیافت اول، ماهیت کلاسیک دارد. «مارکسیست‌های ارتدوکس» بر این اعتقاد بودند که جنبش ضدسرمایه‌داری در قالب نبرد طبقاتی شکل می‌گیرد و تضادهای طبقاتی محور اصلی مقاومت در برابر اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شود. بنابراین «پرولتاریا» در برابر «بورژوازی» قرار می‌گیرند.

رهیافت دوم، براساس نگرش مارکسیست‌های ساختارگرا قابل تحلیل می‌باشند. افرادی

همانند «جیمز اسکات»، نظریه فروسیاست را ارایه دادند. این نگرش بر نشانه‌های ناکارکردی اقتصاد سرمایه‌داری تأکید دارد. نظریه‌پردازان دیگری از جمله «پولانزاس و میلیبند» تلاش داشتند تا ماهیت در هم تنیده اقتصاد سرمایه‌داری در عصر نئوکلاسیسم را تبیین نمایند. آنان در صدد بودند تا شکل جدیدی از روابط اجتماعی و اقتصادی را تبیین نمایند که معطوف به رابطه دولت، جامعه و اقتصاد جهانی است. نگرش آنان را باید در سطح ملی مورد تحلیل قرار داد.

رهیافت سوم، توسط مارکسیست‌های فرهنگی ارتباطی ارایه شده است. آنان تلاش می‌کنند تا جلوه‌های جدیدی از مقاومت در برابر اقتصاد و نظام سرمایه‌داری را تبیین نمایند. بهره‌گیری از آثار «گرامشی و کریستین چین»، نشانه‌های مقاومت اجتماعی در برابر اقتصاد جهانی شده را منعکس می‌سازد؛ اقتصادی که تلاش دارد تا فراتر از طبقات اقتصادی جامعه خود، حوزه استثمار را به فضای گسترده‌تری از نظام جهانی گسترش دهد. به همین دلیل است که جنبش‌های اجتماعی مقابله با حکومت‌داری جهانی شکل گرفته است.

نگرش مبتنی بر تضاد طبقاتی به عنوان نماد مقاومت در برابر اقتصاد سرمایه‌داری، از سال‌های دهه ۱۹۳۰ با تغییراتی روبرو گردید. از این مقطع زمانی به بعد، رهیافت‌های فرهنگی اجتماعی از اهمیت و کارآمدی بیشتری در تبیین ناکارآمدی‌های اقتصاد و نظام سرمایه‌داری برخوردار شدند. بر اساس نگرش افرادی همانند «جیمز اسکات»، فرهنگ همانند فرایندهای اجتماعی زاده منافع متفاوتی است که در نظام سیاسی و اقتصادی شکل می‌گیرد. بنابراین مقاومت در برابر جهانی شدن و حکمرانی جهانی نموده‌های فرهنگی و اجتماعی فراوانی دارد (Scott, 1990: 201).

اندیشه سیاسی و اقتصادی معطوف به مقابله با نظام سرمایه‌داری در اواسط قرن ۱۹ گسترش یافت. در این مقطع زمانی، «کارل مارکس» با انتشار کتاب «مانیفست کمونیستی» در صدد برآمد تا نشانه‌های انقلاب اقتصادی در جوامع صنعتی غرب را توضیح دهد. کارل مارکس که از اندیشه‌های رادیکال بهره می‌گرفت، تلاش داشت تا اقتصاد سرمایه‌داری را با تغییراتی روبرو نماید. علت آن را می‌توان در تضادهای اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای دانست که نظام سرمایه‌داری در کشورهای صنعتی غرب به وجود آورده بود.

براساس چنین نشانه‌هایی کارل مارکس تئوری خود را براساس تضاد بنا نهاد. نامبرده تضاد طبقاتی را به عنوان اصلی‌ترین نشانه و شاخص رکود در اقتصاد سرمایه‌داری می‌دانست. رکودی که ناشی از محدود بودن قدرت خرید شهروندان به ویژه کارگران صنعتی به

عنوان نماد پرولتاریا و همچنین گروه‌های میانی که در حوزه خرده بورژوازی در اقتصاد سرمایه‌داری خواهد بود. چنین نگرشی را می‌توان به عنوان راهنمایی برای اقتصاد سرمایه‌داری دانست. عقلانیت سرمایه‌داری، زمینه‌های لازم برای درک ناکارآمدی‌های اقتصادی و اجتماعی را به وجود آورد. به همین دلیل، دولت رفاه ملی را می‌توان نماد بازسازی شده اقتصاد سرمایه‌داری دانست. دولتی که تلاش دارد تا رفاه اجتماعی را به عنوان زیربنای مشروعیت سیاسی و ساختاری خود به وجود آورد.

شاید بتوان «جان هابسون، جان می‌نارد کینز و فریدمن» را به عنوان اصلی‌ترین نظریه‌پردازانی دانست که توانستند برای تداوم اقتصاد و ساختار سیاسی نظام سرمایه‌داری، تغییراتی را در حوزه ساختاری و فرایندی اقتصاد سرمایه‌داری به وجود آورند. هر یک از آنان تلاش نمودند تا زمینه‌های لازم برای برطرف‌سازی تضادهای درون‌ساختاری در اقتصاد سرمایه‌داری را فراهم آورند. این امر به مفهوم انعطاف‌پذیری در ساختار و طبقات مسلط در نظام سرمایه‌داری محسوب می‌شود.

به موازات نظریه‌پردازان کلاسیک، نئوکلاسیک، لیبرال و نئولیبرال در اقتصاد سرمایه‌داری، گروه دیگری از نظریه‌پردازان اقتصاد مارکسیستی با تبیین تضادهای نهفته در اقتصاد سرمایه‌داری، زمینه‌های لازم برای بازسازی ساختاری و کارکردی در نظام سرمایه‌داری را فراهم آوردند. به همین دلیل است که در شرایط موجود هیچ‌گونه نشانه‌ای از تضادهای طبقاتی با مدل مارکس در کشورهای صنعتی اروپای غربی و امریکا مشاهده نمی‌شود (فارو، ۱۳۸۳: ۷۱).

هم‌اکنون پرولتاریا جایگاه طبقاتی و کارکرد انقلابی خود را از دست داده است. علت آن را می‌توان تغییرات هویتی در اقتصاد و نظام سرمایه‌داری دانست. بنابراین، نیروهای انقلابی جدیدی ظهور می‌یابند که قادر خواهند بود تا موج‌های ایجادکننده همبستگی در اقتصاد سرمایه‌داری را در شرایط چالش قرار دهند. نظام سرمایه‌داری از آموزه‌های مارکسی استفاده قابل توجهی به عمل آورد. برخی اعتقاد دارند که رهیافت انتقادی مارکس، نظام سرمایه‌داری را از رکود، تورم و بحران نجات داد (Polanyi, 1984: 73).

این امر را می‌توان انعکاس عقلانیت ابزاری و محاسبه‌گر نظام سرمایه‌داری دانست. عقلانیت سرمایه‌داری عامل مقابله با تهدیدات ساختاری و کارکردی گردیده است. اگرچه زمینه‌های افول و اضمحلال خود را نیز به وجود آورده است. اقتصاد سرمایه‌داری توانست از بحران‌های کارکردی و ساختاری عبور نماید. علت آن را می‌توان در ارتباط با تغییر در

شکل‌بندی‌های اقتصادی و اجتماعی دانست (OECD, 1995: 32).

موج جدید نگرش انتقادی به اقتصاد سرمایه‌داری مربوط به سال‌های بعد از شکل‌گیری دولت رفاه در امریکا و کشورهای اروپای غربی می‌باشد. در این دوران، به موازات گروه‌های نئومارکسیستی شاهد ظهور اندیشه‌های انتقادی در رویکرد نظریه‌پردازان اقتصاد سرمایه‌داری می‌باشیم. نظریه پردازانی که تلاش نموده‌اند تا آثار اجتماعی و فرهنگی اقتصاد سرمایه‌داری و هژمونی گرایسی امریکا را مورد تحلیل قرار دهند. عینی‌ترین نمونه آن را می‌توان مقاومت در برابر جهانی شدن و حکمرانی جهانی دانست (چین و می‌تلن، ۱۳۸۹: ۵۷۱). جنبش‌های اجتماعی معاصر در نتیجه نوآوری صورت گرفته در عرصه فناوری، که ارتباط آنی بر فراز مرزها را امکان‌پذیر ساخته است، از عینیت بیشتری برخوردار می‌باشد. به همین دلیل است که جنبش وال استریت را می‌توان در زمره جنبش‌های اجتماعی معاصر مورد توجه و تحلیل قرار داد. اصلی‌ترین ویژگی جنبش وال استریت را می‌توان انتقال شعارهای ضد سرمایه‌داری از یک سوی اقیانوس اطلس به آن سوی دیگر در اروپای غربی دانست. این امر، نماد تراکم زمان و مکان تلقی می‌شود. بنابراین جنبش اجتماعی ضد سرمایه‌داری در عصر موجود، نه تنها در کشورهای جهان سوم، بلکه در کشورهای اروپای غربی و امریکا نیز گسترش یافته است.

کارگران صنعتی به‌گونه‌ای تدریجی در شرایط آمبورژوازه قرار گرفته‌اند و از حقوق اجتماعی قابل توجهی بهره می‌گیرند. سندیکاهای کارگری جانشین احزاب سیاسی طبقه کارگر گردیده است. به این ترتیب، با از بین رفتن تضادهای نهفته در ساختار طبقاتی، اقتصادی و اجتماعی نظام سرمایه‌داری، پویایی‌های اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری به گونه قابل توجهی افزایش پیدا نموده‌اند. بنابراین، شکل‌بندی اجتماعی اقتصادی پرولتاریا، بورژوازی و خرده بورژوازی کارکرد خود را از دست داده‌اند.

ب- رهیافت ضد نظام سلطه در تبیین جنبش‌های ضد هژمونی:

رهیافت ضد نظام سلطه در کشورهای انقلابی و رادیکال پیرامون تبیین گردیده است. براساس این رهیافت، نه تنها اقتصاد سرمایه‌داری بلکه نظام سیاسی امریکا نیز تلاش دارد تا زمینه‌های سلطه جهانی را فراهم آورد. در این نگرش، نظام سلطه نماد اقتصاد، سیاست، فرهنگ و سازوکارهای مدیریت جهانی محسوب می‌شود. ساختاری که باید تمامی کشورها، گروه‌های اجتماعی، نیروهای سیاسی و نظریه پردازان اجتماعی با آن مقابله نمایند.

براساس چنین نگرشی، جنبش وال استریت نمادی از مقاومت در برابر نظام سلطه جهانی محسوب می‌شود.

یکی دیگر از رهیافت‌های گفتمانی تأثیرگذار بر مقاومت را می‌توان مربوط به اندیشه‌های انقلاب اسلامی ایران دانست. چنین اندیشه‌هایی آثار و بازتاب خود را در حوزه منطقه‌ای به جا گذاشته است. این گفتمان بر مؤلفه‌هایی همانند آزادی، مردم‌سالاری، رویارویی و نقد مشروعیت نظام‌های اقتدارگرا در سیاست داخلی و مقابله با نظام فرادست جهانی موسوم به نظام سلطه تأکید دارد. رویکرد ضد نظام سلطه دارای سطوح مختلفی است. این رویکرد می‌تواند در حوزه‌های درون ساختاری، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیرگذار باشد که نه تنها از سوی رهبران ایران مورد تأکید قرار گرفته است بلکه می‌توان چنین فرایندی را بخشی از ضرورت رفتار دیپلماتیک ایران در نظام جهانی دانست (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۱۵).

رهیافت ضد نظام سلطه نیز همانند بسیاری از سازمان‌های بخش مردمی «گزینه جهانی شدن» را در سطوح مختلفی مورد انتقاد قرار دادند. در برخی از مواقع می‌توان نشانه‌هایی از انتقاد دولتی نسبت به جهانی شدن را مورد ملاحظه قرار داد؛ اما گروه‌های اجتماعی به عنوان اصلی‌ترین نیروی پادگفتمان جهانی شدن محسوب می‌شود.

فرایند ضد نظام حکمرانی نشان می‌دهد که نیروهای هویتی می‌تواند نقش‌های انتقادی خود را در سطوح مختلفی منعکس نماید. این نیروها چه «از بالا و بیرون» پا گرفته باشد و چه «از درون و پایین»، روند جهانی شدن به عنوان انحصار اقتصاد سرمایه‌داری را مردود شمرده‌اند. بنابراین اندیشه انقلاب اسلامی که با رهیافت‌های مقاومت در خاورمیانه پیوند خورده است، به عنوان حامی رسانه‌ای و ارتباط جمعی جنبش‌های ضد نظام جهانی در کشورهای سرمایه‌داری غرب محسوب می‌شود.

چنین فرایندی در عصر شبکه‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا جنبش‌های اجتماعی در عصر شبکه‌ای فاقد رهبری سازمانی هستند. هر قالب و رهیافت گفتمانی می‌تواند آثار و پیامدهای خود را بر سایر حوزه‌های جغرافیایی منعکس سازد. بنابراین، به همان گونه‌ای که می‌توان شاهد گفتمان‌های دموکراتیک سازی در فضای شبکه‌ای بود، اندیشه‌های انقلاب اسلامی ایران در قالب گفتمان ضد نظام سلطه می‌تواند آثار جانبی خود را در حوزه‌های ژئوپلیتیکی مختلف به جا گذارد.

به این ترتیب در پادگفتمان جهانی شدن، موضوعات دیگری همانند هویت و جنبش‌های اجتماعی از جایگاه و نقش انتقادی ویژه‌ای نسبت به جهانی شدن، اقتصاد سرمایه‌داری و

فرایند حکمرانی جهانی برخوردار شده‌اند. نظریه پردازانی که گفتمان ضد جهانی شدن را در دستور کار خود قرار داده‌اند، بر این اعتقادند که به جای اقدام مستقیم و دسته جمعی برضد سیاست‌های حکومت در بستر بلافصل و در جهت «دگرگونی اجتماعی» باید از الگوهای جهانی بهره‌مند شوند.

بنابراین در یادگفتمان حکمرانی جهانی، اندیشه‌ها و شکل‌بندی‌های گفتمانی متفاوتی می‌تواند ایفای نقش نماید؛ فرایندهایی که از قابلیت لازم برای تأثیرگذاری بر هژمونی اقتصاد سرمایه‌داری و نظام سیاسی امریکا برخوردار است. در چنین شرایطی، هر رهیافت گفتمانی می‌تواند بر سایر رهیافت‌هایی که دارای رویکرد موازی هستند، اثربخش باشد. در عصر ظهور گفتمان ضد نظام سلطه، الگوهای رفتاری جدیدی شکل می‌گیرند که بتواند با نهادها و قواعدی مقابله نماید. در این شرایط، دولت‌ها ناچار شده‌اند تا سیاست‌های خود را براساس آن سازماندهی نمایند (تب، ۱۳۸۳: ۲۱).

چنین فرایندی نشان می‌دهد که قالب‌های گفتمانی می‌تواند آثار و پیامدهای فراگیری در حوزه منطقه‌ای به جا گذارد. اصلی‌ترین نشانه‌چنین گفتمانی را می‌توان اندیشه مقاومت دانست. حتی رهیافت مبتنی بر موج سوم دموکراسی نیز دارای نشانه‌هایی از مقاومت در برابر نظام‌های سیاسی اقتدارگرا می‌باشد. برخی از نظریه‌پردازان نخبه‌گرا در جهان غرب بر این موضوع تأکید داشته‌اند که ساختار سیاسی جهان غرب تابعی از قانون آهنین اولیگارشی می‌باشد. از جمله این افراد می‌توان به «سی رایت می‌لز» اشاره داشت. وی در زمره نخبه‌گرایان انتقادی نسبت به نظام سرمایه‌داری است (می‌لز، ۱۳۸۱: ۲۷۲).

مشابه چنین فرایندی را می‌توان در کشورهای پیرامونی نیز مورد ملاحظه قرار داد. برای نمونه می‌توان به تک تک جنبش‌های اجتماعی دهقانی جدیدی که اکنون بر صحنه سیاسی امریکای لاتین سیطره دارند، به همراه بسیاری دیگر از جنبش‌های سرمایه‌داری اشاره کرد. گروه‌های مقاومت در برابر گفتمان جهانی شدن بر این اعتقادند که باید با نشانه‌های امپریالیسم نوین در مرکز اقتصاد جهانی مبارزه و مقاومت نمود. این امر به عنوان تلاش‌های پراکنده برای مقابله با ساختار مسلط در اقتصاد و سیاست نظام جهانی محسوب می‌شود (چین و می‌تلن، ۱۳۸۹: ۵۷۴).

ج- رهیافت انتقادی در تبیین جنبش‌های ضد هژمونی:

رهیافت انتقادی نسبت به اقتصاد نظام جهانی مربوط به سال‌های دهه ۱۹۶۰ می‌باشد. در

این دوران، زمینه برای شکل‌گیری رویکردهای انتقادی نسبت به اقتصاد، سیاست و نهادهای حکومتی نظام سرمایه‌داری در جهان غرب ارایه شد. نظریه‌پردازانی که دارای سنت‌های چپ بودند، مراکز تحلیلی خود را در قالب حلقه وین و مکتب فرانکفورت در امریکا بازتولید نمودند. چنین اندیشه‌هایی را می‌توان زیرساخت‌های اولیه رهیافت انتقادی دانست. رویکردهای ارایه شده توسط نظریه پردازان مکتب انتقادی بر این اعتقادند که نهادهای اقتصادی، فرهنگی و ارتباطی به عنوان اصلی‌ترین ابزارهای نظام مسلط جهانی محسوب می‌شوند. نهادهایی که تلاش دارند تا کنترل نرم-افزاری محیط جهانی را به انجام رسانند. بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که جنبش‌های اجتماعی جدید برای مقابله با نظام مسلط جهانی ایفای نقش نماید. جنبشی که در برابر نهادهایی سازماندهی شده است و کنترل نظام سرمایه‌داری جهانی را عهده دار می‌باشد. اقتصاد سرمایه‌داری هم اکنون دارای ماهیت انحصاری بوده و در حوزه جهانی منعکس می‌شود. نظریه پردازان انتقادی، نهادهای نظام سرمایه‌داری را اصلی‌ترین ابزار دوام ساختاری می‌دانند.

نظریه پردازان مکتب انتقادی بر این اعتقادند که بحران واقعیت پایان‌ناپذیر کشورهای محسوب می‌شود که پویایی‌های اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی خود را بر استثمار، مزیت نسبی و مازاد مبتنی بر بهره‌گیری از نیروی کار و موقعیت اقتصادی طبقات فرودست قرار داده‌اند. برخی از نهادگرایان نیز در اولین دهه قرن ۲۱ تلاش دارند تا فرادستی اقتصاد امریکا در نظام سرمایه‌داری را براساس الگوهای تبعیض آمیز نهادهای بین‌المللی اقتصاد سرمایه‌داری تبیین نمایند. آنان بر این موضوع تأکید دارند که اقتصاد امریکا و نظام سرمایه‌داری بر اساس بهره‌گیری چنین نهادهایی توانسته است بر بسیاری از تضادهای اجتماعی موجود در جهان غرب غلبه نماید (استیگلتز، ۱۳۸۳: ۱۷۴).

شاید بتوان گفت که جنبش ضد وال استریت در امریکا و جنبش پابرهنگان در انگلیس دارای ریشه‌های اجتماعی مشابهی هستند. بنابراین تحلیل نیروهای جدید مقابله‌گرا با نهادهای اقتصاد سرمایه‌داری را باید براساس شاخص‌ها و نشانه‌های اجتماعی مورد ملاحظه قرار داد. نیروهای حاشیه‌ای در کشورهای سرمایه‌داری احساس تبعیض گسترده می‌نمایند. این امر ارتباط و احساس همبستگی آنان با سایر طبقات اجتماعی و ساختار حکومتی را از دست داده است. کشورهای سرمایه‌داری غرب تلاش دارند تا برای ایجاد همبستگی اجتماعی، زمینه‌های لازم برای تولید دشمن جدید را فراهم آورند.

به طور کلی، امریکا و سایر کشورهای جهان غرب هیچ‌گاه بدون دشمن قادر به ادامه حیات

نخواهند بود. دشمن به عنوان هدیه خداوندی برای آنان محسوب می‌شود. طبقات مسلط در اقتصاد سرمایه‌داری تلاش دارند تا افکار عمومی جامعه را از طریق برجسته‌سازی تهدید دشمن، تحریک نموده و آنان را از واقعیت اجتماعی اقتصادی خود به دور نمایند. واقعیتی که باید آن را نمادی از ایدئولوژی و آگاهی کاذب در کشورهای غربی دانست. آگاهی کاذب می‌تواند احساس درونی مخاطبان را برانگیخته سازد. این امر به مثابه برجسته‌سازی ذهن ناخودآگاه گروه‌های اجتماعی در مقابله با دشمن فرضی تلقی می‌شود (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۱۱۵). بسیاری از رهیافت‌های انتقادی در جهان غرب نشان می‌دهد که جنبش ضد وال استریت در امریکا ادامه جنبش پابرهنگان و حذف شدگان اقتصادی در اروپا می‌باشد. جنبش اجتماعی اقتصادی جدید در امریکا و کشورهای اروپا را می‌توان به مثابه جنگ‌های متحرک و سنگربه‌سنگر دانست. جنگ‌هایی که نماد آگاهی ضد نظام سلطه در سطح گروه‌های اجتماعی محسوب می‌شود. در این فرایند گروه‌هایی ظهور می‌یابند که نمایانگر برهه‌هایی در تاریخ‌اند که افراد برای رویارویی خشونت‌بار و غیرخشونت‌بار در برابر دولت قرار می‌گیرند.

تحقق این امر را می‌توان انعکاس «آگاهی هویتی» گروه‌های اجتماعی دانست. «آگاهی هویتی» زمانی شکل می‌گیرد که نیروهای اجتماعی، این موضوع را مورد بررسی قرار دهند که چگونه و چرا باید در فضای حاشیه‌ای قرار گیرند. چنین احساسی زمینه‌ساز شکل‌گیری آگاهی ضدچیرگی در زندگی روزمره آنان محسوب می‌شود. بحث گرامشی درباره‌ی نقش شعور عادی در توسعه آگاهی ضدچیرگی، برای تبیین شکل‌های تاریخ و یا معاصر مقاومت اهمیت تعیین کننده دارد (Scholte, 1999: 20).

نتیجه‌گیری

نشانه‌شناسی بحران اجتماعی اقتصادی غرب در جنبش وال استریت منعکس گردیده است. جنبشی که تلاش دارد تا مقابله با نهادهای فرادستی در اقتصاد جهانی و حکمرانی بین‌المللی نظام سرمایه‌داری را در دستور کار قرار دهد. چنین تحولاتی با رهیافت پایان ایدئولوژی که توسط «دانیل بل» ارایه شده و یا رهیافت پایان تاریخ «فرانسیس فوکویاما» مغایرت دارد. نشانه‌شناسی اجتماعی اقتصادی بحران وال استریت بیانگر آن است که:

۱- جنبش اجتماعی ضد جهانی شدن از همان جایی آغاز شده است که نظریه پردازان غربی آن را پیروزی لیبرال دموکراسی می‌نامند. بنابراین می‌توان تأکید داشت که تاریخ

همواره از جایی شروع می‌شود که قبلاً پایان یافته است؛ تاریخ توسط نیروهایی آغاز می‌گردد که در دوران گذشته نادیده انگاشته شده‌اند. گروه‌های اجتماعی جدیدی تاریخ را بازسازی می‌کنند که در فرایند تحول اجتماعی، در محیط حاشیه قرار داشته‌اند.

۲- شاید بتوان جنبش ضد وال استریت را به عنوان نماد جدیدی از اراده گروه‌های اجتماعی کشورهای اروپایی و امریکا دانست. گروه‌هایی که تلاش دارند تا در ساختار اقتصاد مافوق طبقاتی که هویت گروه‌های اجتماعی فرودست نادیده گرفته شده و بسیاری از لایه‌های اجتماعی حاشیه‌ای گردیده‌اند، به کنش مقابله‌جویانه مبادرت نمایند. کنشی که نمادهایی از هویت مقاومت در آن مشاهده می‌شود. بنابراین جنبش وال استریت واکنشی نسبت به فرادستی گروه‌های فرادولت، فراطبقات و فراسیاست بین الملل محسوب می‌شود. جنبشی که حکمرانی جهانی را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

۳- شعارهایی همانند عبور از سرمایه داری، اشتغال، متوقف سازی انتقال سرمایه در محیطی همانند وال استریت که مرکز مبادلات تجاری، مالی و بورس اقتصاد سرمایه داری محسوب می‌شود را می‌توان در زمره نشانه‌شناسی جنبش وال استریت دانست.

۴- اگر خواسته باشیم از ادبیات موجود در تبیین جنبش اجتماعی ضد وال استریت بهره‌گیری نماییم، باید گفت که در شرایط موجود، شعور و آگاهی اجتماعی شهروندان تبدیل به «هویت مقاومت» در محیط اجتماعی گردیده است. هویتی که نشانه‌های محدود آن در زندگی روزمره وجود دارد و به کار بسته می‌شود.

ادبیات جنبش وال استریت که در نشریات مختلف منتشر گردیده و در شعارهای عمومی گروه‌های تظاهرکننده مشاهده می‌شود را می‌توان در زمره نشانه‌های متنی، تحلیلی و اجتماعی جنبش دانست.

۵- آگاهی اجتماعی ایجاد شده در هویت مقاومت شهروندان جهان غرب، ماهیت سینوسی، نوسانی و تغییر یابنده دارد. بنابراین آگاهی اجتماعی دوران موجود نه خطی است و نه تک‌بافت؛ بلکه باید آن را محصول رابطه فرد با انواع گروه‌های اجتماعی در ساختار اقتصاد سرمایه‌داری دانست. ساختاری که تحت تأثیر اراده گروه‌های فرادست در اقتصاد و سیاست جهانی قرار دارد.

۶- وجود همزمان اندیشه و هویت اجتماعی معطوف به هم‌رنگی‌جویی و مقاومت در شعور عادی گروه‌های اجتماعی می‌تواند به هم‌سازی میان اندیشه و عمل منجر شود. فرایندی که زمینه‌های اصلی جنبش اجتماعی ضد نظام جهانی در ساختار اقتصاد سرمایه‌داری

کشورهای غربی را فراهم آورده است.

۷- جنبش اجتماعی ضد وال استریت می‌تواند به تبیین تضادهای رفتاری گروه فرودستی که ممکن است در عین داشتن «برداشت خاص خودشان از جهان» برداشت‌هایی را هم از طبقات اجتماعی و گروه‌های فرودست وام گیرد، کمک کند. فرایند و پیامدهای جنبش ضد نظام سرمایه‌داری موسوم به ضد وال استریت را می‌توان براساس واکنش گروه‌های اجتماعی فرودست و رهیافت‌های مکتب انتقادی تحلیل نمود.

۸- تاکنون اقتصاد سرمایه‌داری به این دلیل در شرایط آرامش اجتماعی قرار داشت که جامعه در وضعیت آگاهی کاذب قرار گرفته بود، یعنی اینکه از اندیشه طبقات مسلط و فرادست وام می‌گرفت. «گرامشی»، با طرح این مطلب که افراد و گروه‌ها از جایگاه فرودست خودشان در جامعه آگاهی داشته و در نتیجه به کنش انتقادی مبادرت می‌نمایند، انتقاد نمود. وی همانند مارکس، آگاهی کاذب را عامل اصلی تداوم حیات اقتصاد سرمایه‌داری می‌داند. هم‌اکنون، آگاهی کاذب نمی‌تواند فشارهای اقتصادی و حاشیه‌ای شدن گروه‌های اجتماعی را برتابد؛ به همین دلیل است که آنان در فضای آگاهی هویتی و هویت مقاومت قرار گرفته‌اند.

۹- در فرایند تکامل جنبش وال استریت، نظریه‌پردازان نئومارکسیست برخلاف تحلیل‌گران اندیشه انتقادی و کسانی که بر نشانه‌های جنبش اجتماعی تأکید دارند، ابهام‌آلود بودن مقاومت را تصدیق و تبیین‌های بیش از حد جبری و تک بُعدی از آگاهی کاذب را رد می‌کنند.

۱۰- جنبش ملی مردمی موجود در جهان غرب، مبنای تازه‌ای برای کل سبک زندگی به دست می‌دهد. گروه‌های اجتماعی ضد وال استریت تمایلی به مصادره قدرت دولت ندارند. آنان تلاش دارند تا نشان دهند که فرایندهای اقتصادی و اجتماعی موجود، انتظارات آنان را تأمین نخواهد کرد.

۱۱- جنبش وال استریت نماد نارضایتی از وضعیت موجود محسوب می‌شود. وضعیتی که مبتنی بر تسلط سازوکارهای اقتصاد انحصاری است. جنبشی که به فرایند جهانی‌سازی سرمایه مالی و خدماتی در قالب دموکراسی اعتراض می‌نماید. یکی دیگر از ویژگی جنبش‌های اجتماعی دوران موجود را می‌توان پیوند لایه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی در هم تنیده دانست. لایه‌هایی که با اندیشه‌های «سکتاریستی» کاملاً مغایرت دارد. به همین دلیل است که می‌توان آن را با جنبش‌های اجتماعی مورد نظر «آنتونی گیدنز» هماهنگ و

مشابه دانست.

۱۲- در جنبش وال استریت، اعتراضات شکل گرفته در مقابله با نشانه‌های حاشیه‌ای شدن طبقات فرودست با اهداف و ایدئولوژی نظام مسلط جهانی محسوب می‌شود. بنابراین، در شرایط موجود گروه‌هایی را می‌توان مورد ملاحظه قرار داد که تلاش می‌کنند تا بار دیگر موقعیت خود را در ساختار اقتصاد سرمایه‌داری از طریق جنبش‌های مقاومت بازسازی نمایند. جنبشی که دارای ماهیت هویتی بوده و به عنوان عکس‌العملی در برابر فرادستی اقتصاد سرمایه‌داری در نظام اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی ارزیابی می‌گردد.

۱۳- شعارهای بیان شده در اعتراضات خیابانی نشان می‌دهد که جنبش اجتماعی ضد وال استریت همزمان می‌تواند چندین گروه اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی را با یکدیگر هماهنگ نماید. برداشت گرامشی از مقاومت گروه‌های اجتماعی به معنای توسعه آگاهی طبقات و گروه‌هایی است که دارای رویکرد ضد نظام سلطه دارند. رویکردی که می‌تواند الهام‌بخش مقاومت گروه‌های اجتماعی در جهان غرب محسوب شود. در دوران موجود، نشانه‌های مربوط به جنگ‌های متحرک و سنگر به سنگر پایان یافته است.

۱۴- در عصر جهانی شدن، نیروهای مختلفی به آگاهی یکسانی دست می‌یابند. آگاهی معطوف به کنش تنها مربوط به کسانی نمی‌باشد که دارای هویت یکسانی هستند. در عصر جنبش‌های اجتماعی متقاطع، فرایند جهانی شدن شکل‌های اعلام شده و آشکاری از مقاومت را ایجاد می‌کند. مقاومتی که ممکن است دولت را هدف گرفته یا نگرفته باشند. بنابراین، شعارها و اهداف جنبش وال استریت را باید فراتر از رویارویی با دولت‌های اروپایی و امریکا دانست. آنان با حکمرانی جهانی و کنترل سرمایه‌داری جهانی شده بر اقتصاد کشورهای صنعتی مخالفت دارند.

۱۵- از آنجایی که بستر پیوند ادراکی هویتی جنبش اجتماعی ضد نظام سرمایه‌داری در درون فضای شبکه‌ای اقتصاد جهانی شکل گرفته است، شاید بتوان جنبش اجتماعی فرامدرن را واکنشی نسبت به انفعال ساخت‌های سیاسی مختلفی دانست. این جنبش در برابر اقتصاد سرمایه‌داری و فرایند جهانی شدن انگیزه و هویت خود را بازتولید نموده است. واکنش هویتی جنبش وال استریت در برابر دولت‌های لیبرال، اقتدارگرا و پساکمونستی در حال گذار می‌باشد. آنان مخالفت خود را با دولت‌های جهان غرب به این دلیل به انجام می‌رسانند که آنان را تسهیل‌کنندگان سرمایه‌فرامرزی و حکمرانی جهانی می‌دانند.

منابع

منابع فارسی:

۱. استیگلیتز. جوزف، (۱۳۸۳)، «جهانی سازی و مسائل آن»، ترجمه حسن گلریز، تهران، نشر نی.
۲. احمدیان، محمدعلی، (۱۳۸۲)، «جهان اسلام و جهانی شدن اقتصاد: روند تحولات و چشم انداز آینده»، اندیشه حوزه، دوره ششم، سال هشتم.
۳. آریاس. اسکار، (۱۳۸۲)، «چالش اخلاقی جهانی شدن: اصول توسعه انسانی»، ماهنامه اندیشه حوزه، سال هشتم، شماره ششم.
۴. آنی پات. ادوارد، (۱۳۸۱)، «رویارویی با چالش های جهانی شدن»، ترجمه ف. م. هاشمی، اعتماد، ۲۱-۱۰.
۵. برژینسکی. زبینکو، (۱۳۸۶)، «انتخاب: سلطه یا رهبری»، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران، نشر نی.
۶. پتراس، جیمز (۱۳۸۹)، «پویش های ستیز با جهانی شدن»، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. تارو. لستر، (۱۳۸۳)، «برندگان و بازندگان جهانی شدن»، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. تب. ویلیام، (۱۳۸۳)، «فیل بی اخلاق: جهانی شدن و مبارزه با عدالت اجتماعی در قرن بیست و یکم»، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، نشر دیگر.
۹. چین، کریستین و جیمز میتلمن (۱۳۸۹)، «مفهوم پردازی درباره مقاومت در برابر جهانی شدن»، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۱۰. ریک. فانتازیا، (۱۳۸۱)، «جهانی سازی و تناقض های مختلف»، ترجمه کوروش فخر طاووسی، حیات نو اقتصادی، ۲۴-۹.
۱۱. گیدنز. آنتونی، «جامعه شناسی پدیده جهانی شدن»، ترجمه محمدحسین فاضل زرنندی، حیات نو، ۷-۴.
۱۲. میلز، سی رایت (۱۳۸۱)، «نخبگان قدرت»، ترجمه علی زنگنه، تهران، انتشارات مرکز غرب شناسی.
۱۳. والتس، کنث (۱۳۸۹)، «واقع گرایی ساختاری پس از جنگ سرد»، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. هورل. اندرو، آدام. رابرتز و دیگران، (۱۳۸۰)، «نامنی جهانی: بررسی چهره دوم جهانی شدن»، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

منابع انگلیسی:

1. Barthes, R (1968) , «Elements of semiology», London: Cape.
2. Dyson, Freeman (1984) , “Weapons and hope”, New York: Basic Books.
3. Galtung, Johan (2011, September 13, “The Lessons of History”, Washington:

Global Research on Globalization,.

4. Galtung, Johan (2011) ,”The Fall of US Empire-and Then what?”, Ithaca: Cornell Press.

5. Gills, Barry K. (2000) , “Globalization and the Politics of Resistance”, Basingstoke: Macmillan Press.

6. Levitt, T. (1983,May-June) “The Globalization of Markets”, Harvard Business Review, vol. 61, no. 3 pp. 92-102.

7. OECD (1995) ,”A Global Marketplace for Consumers”, Paris: Organization for Economic Cooperation and Development.

8. Petras, James & Henry Veltmeyer (2003) , “The Dyanamics of Free Market Capitalism” London: Fernwood Publishing/Zed Books.

9. Polanyi, Karl (1984) , “The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time”, Boston: Beacon Press.

10. Scott, James (1990) , “Dominationand the Arts of Resistance”, New Haven: Yale Unversity Press.

11. Scholte, J. A. (1999b) “Globalisation: Prospects for a Paradigm Shift”, in M. Shaw (ed.), Politics and Globalisation: Knowledge, Ethics and Agency. London: Routledge, pp. 9-22.

12. WTO (1996b, 22 February) “Ruggiero Calls for Trading System To Be Kept in Line with Globalization Process”. WTO press release.

Socio-Economic Typology of the Wall Street Crisis

Abbas Mosalanejad
Associate Professor of International Relations
Tehran University

Discerning social movements is accomplished on the basis of their dialogue typology. The language used will lead into a discernment of those movements. Nature and function of social movements is based on the definition they give of themselves. Such a condition is witnessed in Wall Street social movement; a movement that contain social and economic signs, has been a source of economic protests in various historical eras and is regarded a symbol of social movement in September and October 2011, formed on the basis of economic demands. The issue can be brought up here that in current era, social movements enjoy a comprehensive and multi-dimensional nature. Therefore, it is natural that such movements leave behind different consequences.

The Wall Street movement can be regarded as a reaction to the model that is based on the global governance. Although globalization has been developing since the early 1990's, its consequences can be witnessed two decades after the time that "Fokoyama" declared as inevitable the era of Liberal Democracy's victory over the rival ideologies. Wall Street movement sends the message that globalization of economics will not only be threatening for the developing countries, but its consequences can jeopardize the lower social groups' status in the capitalist world. Wall Street movement can be known as a reaction to Milton Friedman's economic Neoliberalism. Friedman tried to determine the transition through a financial crisis in a capitalist system via the role of multi-national companies in organizing regional markets. Based on his approach the stage was set for the formation of a process that is related to the global governance, globalization of economy, and globalization of politics.

Keywords: Neoliberal Economy, Social Security, Social Movement, Global Governance, Wall Street